

(دو) روزگار همان «دهر» است که بر طبق سخنی منقول از مولی علی (ع) همان خداست (لَا تُسَبُّ الدَّهْرَ إِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللهُ)
دوم آنکه: فعل «گیرد» (از مصدر «گرفتن») فعلی است مستقل به معنی مواخذه کردن، فروگرفتن، و کيفر دادن که ساختهای مختلف آن در شعر و نثر فارسی به کار رفته است. چنانکه صیغه نهي آن (= مگیر) را حافظ، خود، چندبار به کار برده است. از آن جمله است:

یا رب مگیرش ار چه دل چون کیوترم
افکند و کشت و عزت صید حرم نداشت

(۷۸/۲)

هرچند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
شاهانه ماجرای گناه گدا بگو

(۴۱۵/۷)

۴. غیرت، عاطفه مرکب

غیرت به عنوان عاطفه مرکب، مفهومی است پیچیده که از چند عنصر احساسی - عاطفی ترکیب شده است: احساس نفی غیر، احساس رشک و حسد، احساس نفرت و خشم... و چنانکه پیشتر گفتیم احساس نفی غیر، اساس و بنیاد دیگر احساس‌هاست و چون پای «غیر» - غیر عاشق و غیر معشوق - در میان آمد رشک و نفرت و خشم چهره می‌نمایند.

در یازده بیت از غزلهای حافظ غیرت در مفهوم عاطفه مرکب به کار رفته است. تشخیص معنی این ابیات، یا دست کم معنی برخی از آنها نیازمند دقت نظری ویژه همراه با توجه به جنبه‌های مختلف مفهوم غیرت است.

از آنجا که غیرت، لازمه عشق است عاشق و معشوق هر دو اهل غیرت‌اند و هر دو غیرت می‌ورزند. در پنج بیت از یازده بیت مورد بحث، قصه، قصه، «غیرت عاشق» است و در پنج بیت هم، حکایت، حکایت «غیرت معشوق» و سرانجام در یک بیت

غیرت و معانی آن در شعر حافظ

قسمت آخر

از: دکتر اصغر دادبه

چنانکه پس از بیت مورد بحث (ضمیمه دل نگشایم به کس... هم بریدن زبان شمع (= چیدن قتیله یا نخ شمع) را کيفر عظیمی و مطالعات فراوانی او می‌داند:

چو شمع هر که به افشای راز شد مشغول
لبس زمانه چو مقراض در زبان گیرد

در پایان این بحث ذکر دو نکته خالی از فایده نیست:

یکی آنکه: اسناد «غیرت» به «روزگار» و «غیور خواندن روزگار از مقوله اسناد مجازی است و از دیدگاه دانش بیان، همان انسان انگاری یا رد پرسونیفیکاسیون، است که گونه‌ای از گونه‌های استعاره مکتبه به شمار می‌آید. سراسر شعر فارسی آکنده از این اسنادها و این انگاره‌هاست که اگر شاعر پدیده‌های غیرانسانی را انسان‌نیزگار کار شعرش سامان نمی‌گیرد و پیداست که چون پدیده‌ای انسان انگاشته شد هر صفت و هر کردار انسانی را بدو نسبت توان داد. در نگرش فلسفی هم دو تبیین از موضوع می‌توان کرد:

یک) روزگار، یا زمانه، و یا فلک رابط قدیم (= خدا) و حادث (= جهان) و به تعبیر شاعرانه «پرده‌دار» است و اسناد امور بدو اسناد یا واسطه است به خدا.



آشکارا از «غیرت عشق» سخن در میان آمده که هم می‌تواند به عاشق برگردد، هم به معشوق.

(یک) غیرت عاشق: پنج مورد

مفهوم غیرت عاشق در سه بیت به گونه آشکار، در یک بیت به گونه نیمه آشکار (نیمه نهفته) و در یک بیت به گونه نهفته بیان شده است.

(الف) سه بیت آشکار: در یک بیت سبب غیرت عاشق، محبوب جهان شدن معشوق است، یعنی علی‌رغم خواست عاشق، اغیار از وجود معشوق آگاه شده‌اند و بدودل داده‌اند و این امر عاشق را تا سرحد مرگ به رشک و رنج در انداخته است:

(۱)

غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن
روز و شب عربده با خلق خدا توان کرد

(۱۳۶/۸)

و در دو بیت دیگر مسبب غیرت ورزیدن عاشق و از پا افتادنش، و سوختن جان پاکش آن است که معشوق با «غیر» (= بیگانه) «سری و سزی دارد و هر بام و شام شمع محفل اغیار است:

(۲)

من رمیده ز غیرت زیافتامد دوش
نگار خویش چو دیدم به دست بیگانه
هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
که هر صباح و مسا شمع محفل دگری

(۴۵۲/۵)

(ب) یک بیت نیمه آشکار: در یک بیت سخن از «غیرت صبا» در میان است. غیرت ورزیدن صبا فرع عاشق بودن او و عاشق بودنش معلول انسان انگاری (Personifacation) او است. در این بیت صبا عاشقی غیور انگاشته شده است که به گل اجازه نمی‌دهد تا خود را در رنگ و بو به دوست (= معشوق) مانند کند و بدین سان سبب خاموشی گل - که می‌خواست از رنگ و بوی دوست دم زند - غیرت باد صبا شمرده شده است و این خود حسن تعلیلی دلپذیر نیز هست:

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست
از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

(۸۷/۴)

(ج) یک بیت نهفته: در یک بیت ضمن اشاره به داستان موسی (ع) و قارون مفهوم غیرت به گونه‌ای نهفته بیان می‌شود. آن بیت این است:

گنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

(۴۹/۱۱)

برای روشن شدن معنای بیت ذکر نکاتی چند ضروری است:

(۱) قارون ثروتمندترین ثروتمندان بنی اسرائیل و از خویشان حضرت موسی (ع) بود. وی علیه موسی و بنی اسرائیل طغیان کرد و شرک ورزید و موسی را آزارها کرد. سرانجام قارون و گنج او به دعای موسی در اعماق زمین فرو رفت و همچنان فرو می‌رود و بهمین سبب آنرا «گنج روان» می‌خوانند. این داستان به تفصیل در کتب تفسیر آمده است.^{۱۳}

(۲) درویشان، تعبیری است از موسی (ع) و بنی اسرائیل یعنی گروهی که به موسی. بدین نکته توجه داشته باشیم که در نظر اهل عرفان و تصوف، پیامبران، بویژه پیامبران بزرگ، اولیاء واقعی‌اند و درویشان حقیقی.

(۳) قارون با احساس غرور و مائی و منی در برابر موسی و مالا در برابر خدای بزرگ سرکشی کرد و «غیر» خدا را دید، یعنی «خود» را. بنابراین آن کس که باید به سبب سرکشی چون شمع می‌سوخت و آن «غیر» که می‌بایست به حکم غیرت (= نفی غیر) نفی شود قارون بود و گنج او؛ گنجی که سبب آنهمه سرکشی گردید و سرانجام آنان که می‌بایست به سبب اعلام حضور «غیر» (= قارون) در جنب وجود یگانه «محبوب (= خدا)» غیرت ورزند و نفی غیر کنند همانا «درویشان (= موسی و بنی اسرائیل)» بودند و چنین بود که درویشان (= عاشقان) در برابر سرکشی قارون (= غیر) غیرت ورزیدند و این غیرت غیرسوز در موسی (ع) (= نماد و نماینده درویشان) به اوج رسید و چنانکه در تفسیر آمده است و همه خوانده‌اند (= خواننده باشی...) قارون به اذن و اراده حق و با نفرین موسی (ع) مقهور شد و با گنجش در زمین فرو رفت.^{۱۴}

(دو) غیرت معشوق: پنج مورد

مفهوم غیرت معشوق یا غیرت عشق در پنج بیت مضمون

آفریده شده است:

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

(۵/۱۰)

خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که غیرت معشوق، غیر سوز است و تا عاشق «خود» در میان بیند به معشوق نمی‌رسد:

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

(۴۳۴/۵)

و عاشق واقعی «خود» در میان نمی‌بیند، همه معشوق بیند و به همین سبب است که معشوق او را می‌خواهد و او را می‌جوید و او را «غیر» خود و از خود جدا نمی‌داند. «سرکشی» نشانه غرور و «خود» بینی است؛ یعنی بزرگترین حجاب و آن عاشق که سرکشی کند و دم از «من» و «ما» زند در شمار اغیار است و رواست تا «غیرت غیرسوز» معشوق، او را بسوزاند.

با توجه به نکاتی که مذکور افتاد معنی بیت چنین است: ای آنکه دم از عشق می‌زنی و وصال معشوق می‌طلبی، در برابر معشوق سرکشی مکن که سرکشی حکایت از غرور و مائی و منی و غیرت می‌کند و معشوق - که کارهای دشوار در برابر او آسان است (= موم بودن سنگ خارا در کف دلبر) - با آتش غیرت غیرسوز، چنانکه شمع را می‌سوزاند، ترا خواهد سوزاند.

خواجو، آنکه پیشرو حافظ در پروردن بسیاری از مضامین

است می‌گوید:

سر برنکرد پیش سرافکنندگان عشق

چون شمع هر که سرکشی از سر به در نکرد^{۱۵}

(۲)

زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار

که ره از صومعه تا دیر مغان اینهمه نیست

(۷۴/۷)

● زاهد، در جهان بینی عاشقانه حافظ از شخصیت‌های

غیرت و معانی آن در شعر حافظ

برای روشن شدن موضوع نکاتی چند ضروری است
الف) مصراع اول بیت اشاره دارد به آیه امانت اِنَّا عَرَضْنَا
الْاٰمٰنَةَ... (احزاب ۷۲) که همواره مورد استناد اهل عرفان در
انسان‌شناسی عرفانی است و «امانت» در این آیه در تفسیر عرفانی
همانا «عشق» است و امانت‌دار این امانت، انسان و این مضمون و
معنایی است که همواره در شعر و نثر عرفانی تکرار می‌شود.
گذشته از بیت معروف:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

ایاتی چون بیت:

(۱۸۴/۳)

سلطان ازل گنج غم عشق به ما داد

تا روی در این منزل ویرانه نهادیم

(۳۷۱/۳)

نیز بیانگر همین مضمون و همین معنا، یا به تعبیر دقیق‌تر بیانگر یکی
از مهمترین نظریه‌های عرفانی در انسان‌شناسی است.

تعبیر «دید ملک عشق نداشت» هم ترجمه شاعرانه‌ای است
از بخشی از آیه امانت، یعنی این بخش «فَأَيُّنَ أَنْ يَخْمِلُنَهَا». بدین
ترتیب مصراع اول به تصریح بیانگر نظریه «نفی عشق از فرشتگان»
و به تلویح بیانگر «نفی عشق از تمام موجودات است بدان سان که
در آیه امانت هم آمده است»

ب) مصراع دوم اشاره است به آیه خلافت [وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً... (بقره، ۳)] که برطبق آن
خداوند از آفرینش انسان، به عنوان خلیفه خود در زمین، با
فرشتگان سخن می‌گوید و فرشتگان با ذکر جنبه زمینی و حیوانی
انسان (= تباهاکاری) به خدا اعتراض می‌کنند و حق تعالی بدانه
پاسخ می‌دهد که در باب این موجود من چیزی می‌دانم که شما
نمی‌دانید (= اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ) و ویژگی مورد اشاره حق
تعالی همانا عاشق بودن انسان (= جنبه ملکوتی) است که ویژگی
انحصاری اوست در میان تمام موجودات؛ همان ویژگی که به انسان
پایگاهی برتر از فرشتگان می‌بخشد. این نکته هم گفتنی است که در
جهان‌بینی الهی، بویژه در عرفان، انسان اشرف مخلوقات است و
پایگاه انسانی پایگاهی است برتر از پایگاه فرشتگان.

ج) این غیرت؟ کدام غیرت؟ گفتیم که بنیاد غیرت، «نفی
غیر» است و مراد از «غیر»، همانا «غیرعاشق» است، آن کس
است که پیگانه از عشق است و بی‌خبر از عشق. پیداست که آن
بی‌خبر از عشق و آن «غیر»، «ملک» است. حق تعالی می‌بیند که
جهان آفریده شده، فرشتگان در وجود آمده‌اند اما هدف از آفرینش
که «عشق و عرفان» است [مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ
(الذاریات، ۵۶) ای لیبغرفون] تحقق نیافته است. می‌بیند که
آفریدگان (= فرشتگان) مشت «اغیار» اند، بی‌خبر از عشق و پیگانه
با عشق. وجود این بیگانگان (= اغیار) سبب غیرت ورزیدن حق
تعالی می‌گردد، که عامل غیرت ورزیدن حضور و وجود «بیگانه
(= غیر)» است و عدم حضور «محرم (= عاشق)» و چنین است
که خداوند غیرت می‌ورزد، یعنی رشکناک می‌شود، و خشم می‌گیرد
و به آتشی سوزان - که غیرسوز است - بدل می‌شود و به کار
آفرینش آن محرم، آن عاشق و آن وجود عزیزی می‌پردازد که حامل
امانت عشق و اهل عرفان و معرفت است. ابن‌عربی می‌گوید: آینه
جهان، بی‌وجود انسان صافی نبود، آینه‌ای بود زنگار گرفته و انسان
صیقل و صفای این آینه بود. عین عبارت ابن‌عربی چنین است:

منفور است و دارای صفات منفی، درست نقطه مقابل رند. اهل
غرور است و اهل مائی و منی و مجسمه ریا و خودخواهی است:
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

(۸۴/۶)

و بدین ترتیب این شخصیت بیگانه از عشق از «غیر»ترین
اغیار است.

● صومعه، یعنی خانقاه که جایگاه زاهد ریایی است، در
برابر دیرمغان که جایگاه اهل عشق و یکرنگی و رندی است و مقام
پیرمغان.

● بازی غیرت، ناظر است بر همان «غیرسوزی» و کشاندن
بیگانگان عشق به سوی عشق.

حافظ با شیوه‌ای رندانه زاهد را - که بر زهد و نفی عشق
پای می‌نهد - مخاطب قرار می‌دهد و با بیانی طنزآمیز می‌گوید:
بازی غیرت غیرسوز معشوق را به بازی مگیر و از آن ایمن مشو و
بدان که میان جایگاه اهل زهد و ریا (= صومعه) تا جایگاه اهل
عشق و صفا (= دیرمغان) به شرط اراده معشوق، راهی دراز
نیست. یعنی اگر معشوق بخواهد ترا نیز با همه عشق ستیزیت به دیر
مغان می‌کشد و در زمره عاشقان قرار می‌دهد. به بیان دیگر، غیرت
غیرسوز معشوق می‌تواند زهد سوز و زاهد سوز نیز بشود و زاهد را
- با همه گرانجانش - عاشق گرداند و از خانقاه به خرابات کشاند.

(۳)

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

(۱۵۲/۲)

این بیت دومین بیت یکی از غزل‌های مسلماً عرفانی حافظ
است؛ غزلی که در آن حافظ نظریه‌های رایج در عرفان را مطرح
می‌کند و به حکم آنکه «صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند»
حکایت عشق و عرفان در این غزل به خوش‌ترین وجه ادا شده
است.

در بیت نخستین غزل، یعنی بیت:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(۱۵۲/۱)

مسئله آفرینش جهان از طریق تجلی مطرح شده است. به
اصطلاح اهل فلسفه این بیت بیانگر بخشی از جهان‌شناسی عرفانی
است.^۲ در این مرحله از آفرینش، جهان هستی (بجز انسان) با
واسطه نخستین آفریده - که همانا عشق است - در وجود می‌آید.

در بیت «جلوه‌ای کرد رخت...» مسئله آفرینش انسان طرح
می‌شود و از سبب این آفرینش سخن در میان می‌آید.

«فأقتضى الأمرُ جلاءَ مرآةِ العالمِ، فكانَ آدمُ عَيْنَ جَلَاءِ تلكَ المرآةِ وَ رُوحَ تلكَ الصُّورَةِ»^{۱۲}.

بدین ترتیب روشن می‌گردد که «عین آتش شدن از غیرت» معلول «عشق نداشتن ملک» است و انسان، محبوب و معشوق خداست (عاشق خدا هم هست)، خدا، چنانکه برخی از شارحان پنداشته‌اند، به انسان غیرت نمی‌ورزد و از اینکه موهبت عشق نصیب او شده است خشمگین نمی‌شود، که در بینش عرفانی هدف آفرینش انسان است، هستی آفریده می‌شود تا انسان، این یگانه موجود عاشق، آفریده شود و اصلاً عاشق، محرم است، بیگانه (= غیر) نیست تا غیرت برانگیز باشد.

(د) بر آدم زد؟ تعبیر «بر چیزی زدن» یعنی «بدان پرداختن» و «بدان مشغول شدن» این تعبیر هنوز هم در زبان عادی و روزمره فارسی زنده است. وقتی می‌گوئیم - مثلاً - «زد به خرید و فروش» یعنی «به کار خرید و فروش پرداخت». تعبیر کنایی، یا استعاری «بر طبل بیعاری زدن»، در معنی «پرداختن به بیعاری» - که تعبیری است عامیانه - نیز مؤید این معناست. این نکته هم گفتنی است که تعبیر «بر آدم زده» ترجمه‌ای است شاعرانه از «وَ حَقَلَهَا الْإِنْسَانُ» وقتی واژه «زد» را در کنار «آتش» و «آدم (= انسان)» قرار دهیم مفهوم ایهامی «آتش زدن انسان» - که تعبیری است از «عاشق شدن انسان» یا «در آتش عشق افتادن انسان» - به ذهن متبادر می‌شود.

در بیت نکات و اشارات هنری - فلسفی دیگر نیز هست که به سبب ایهام‌آمیز بودن واژه‌ها به ذهن می‌آیند از جمله آنهاست ایهام «ملک» به «شیطان» و رابطه آن با آتش/ایهام آدم به آدم ابوالبشر و ماجرای او با شیطان/ رابطه تشبیهی بین «آتش» و «غیرت» (= آتش غیرت)/ اشاره به سخن شیطان در اعتراض به خدا و در توجیه سجده نکردنش در برابر انسان مبنی بر اینکه «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف، ۱۲)...

بر بنیاد نکاتی که گفته آمد مفهوم و مفاد بیت چنین خواهد بود: حافظ پس از طرح آفرینش جهان در بیت نخست غزل، اینک در این بیت از آفرینش انسان به عنوان یگانه موجود عاشق سخن می‌گوید. می‌گوید: پس از آفرینش جهان و سریان عشق در سراسر هستی (= بیت اول) حسن تو (= حسن الهی) تجلی کرد و به تعبیر قرآن امانت عشق بر فرشتگان (= سماوات) عرضه شد اما فرشتگان این تسبیح گویان دائمی امانت عشق را نپذیرفتند و خداوند آنان را بی‌خبرانی بیگانه از عشق (= اغیار) یافت و از این غیرت، یعنی از بیگانگی فرشتگان با عشق، به آتشی سوزان (همان آتش غیرت غیرسوز) بدل گشت و به کار آفرینش انسان، این یگانه امانت‌دار عشق پرداخت.

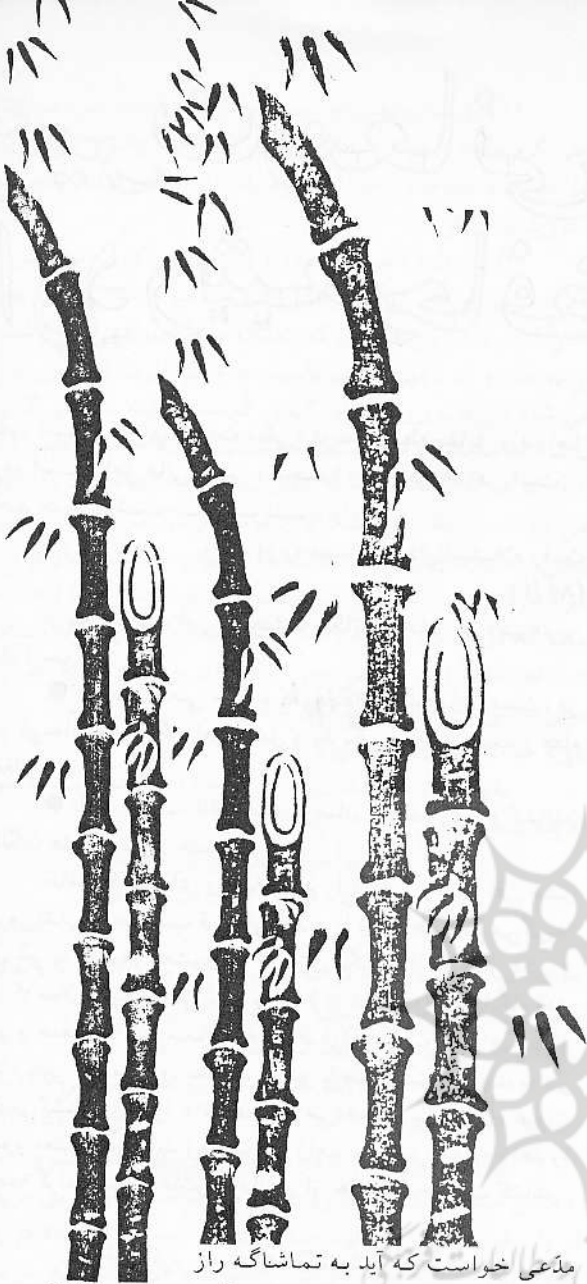
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

(۱۵۲/۳)

از این بیت - که سومین بیت غزل است - بحث تقابل «عقل و عشق» و از دیدگاه فلسفی، بحث شناخت (= معرفت) آغاز می‌شود. در بیت سه نکته مهم قابل توجه است:

الف) عقل = نامحرم = غیر، یعنی عقل - که از دیدگاه اهل فلسفه یگانه ابزار شناخت حقیقت است، اینجا در بینش اهل عرفان، نامحرم است، و در شمار بیگانگان (= اغیار)، در بیت بعد

هم عقل به عنوان «مدعی» و «نامحرم» معرفی می‌شود.



مدعی خواست که آید به تماشگاه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
(۱۵۲/۴)

و عقل نامحرم بیگانه از عشق، نمی‌تواند از شعله تجلی جمال معشوق چراغ بیفروزد، یعنی نمی‌تواند بهره‌ای گیرد و از راز هستی آگاه گردد.

(ب) درخشیدن برق غیرت، بدان سبب است که پای بیگانه (= غیر) - که همان عقل است - در میان می‌آید.

(ج) برهم زدن جهان؟ مقصود از این تعبیر چیست؟ چرا برق غیرت معشوق جهان را برهم می‌زند؟ در این تعبیر، نکته بسیار مهمی نهفته است؛ نکته‌ای که شارحان حافظ بدان توجه نکرده‌اند:

یک) برق غیرت معشوق، جهان را برهم می‌زند تا عقل نتواند به حقیقت راه برد و از اسرار هستی آگاه گردد و این بیانی است از نفی توان عقل در کشف حقیقت، یا نفی جهان‌بینی فلسفی که مبتنی است بر عقل‌گرایی و تو گویی می‌خواهد بگوید که در ازل این امکان را از عقل باز گرفته‌اند

(دو) بدان سبب عقل به حقیقت راه نمی‌برد که وحدت را

نمی‌بیند، که «دوین» و «چندبین» است، که کثرت‌گراست و

در نمی‌یابد که در ورای این آشوب و آشفتگی و کثرت ظاهری نظم و وحدت واقعی قرار دارد و این «مسئله‌ای است که مفتی عقل در آن لایعقل» است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که «برهم زدن جهان» تعبیری است از آشوب و آشفتگی و نیز کثرت ظاهری که حجاب دیده‌ی عقل است و مراد از مصراع «برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد» آن است که چون معشوق، عقل را نامحرم می‌داند و می‌بیند که این نامحرم می‌خواهد سر از رمزوراز وحدت درآورد، برق غیرتش درخشیدن می‌گیرد و جهان را برهم می‌زند، یعنی پرده‌ای از آشفتگی ظاهری و «کثرت ظاهری» بر حقیقت جهان - که چیزی جز وحدت نیست - می‌کشد و بدین سان عقل ظاهرین کثرت‌گرا را در پیچ و خم آشفتگی‌ها و کثرات ظاهری گرفتار می‌سازد و تا ابد سر رشته کار حقیقت‌یابی و حقیقت‌شناسی را از دست عقل به در می‌آورد و چنین است که نمی‌توان از دفتر عقل کثرت‌گرا، آیت عشق و وحدت آموخت و آن کس که چنین کند و بر عقل تکیه کند به تحقیق ره به نکته وحدت نخواهد برد:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست
(۴۸/۷)

(۵)

برق غیرت چو چنین می‌جهد از مکمن غیب
تو بفرما که من سوخته خرم‌ن چکنم

(۳۴۵/۴)

برق غیرت غیرسوز معشوق مراد است و سخن این است که «غیره» را برآستانه معشوق راهی نیست و برق غیرت، معشوق چنان از کمینگاه غیب می‌جهند و چنان خرم‌ن هستی اغیار را می‌سوزاند که در پهنه هستی «غیر» نمی‌ماند، همه «او» می‌ماند، یعنی که برق غیرت غیرسوز معشوق جایی برای «غیر» نمی‌گذارد و این، قصه وحدت است، وحدت واقعی و اینکه «لیس فی الدار غیره دیار».

مصراع دوم هم تعبیری است شاعرانه از تسلیم و رضا که از زبان عاشق سوخته خرم‌ن بیان می‌شود؛ عاشقی که خرم‌ن هستی او را برق غیرت معشوق سوخته و وجود عاریتی‌اش را در وجود حقیقی خود فانی ساخته است. می‌گوید: تو بگو که من در برابر برق غیرت غیرسوز چه می‌توانم بکنم؟ یعنی کاری نمی‌توان کرد و نباید هم کرد و تسلیم باید بود.

(سه) غیرت عشق

در یک بیت آشکارا تعبیر غیرت عشق به کار رفته است. گرچه غیرت، چنانکه گفته آمد - لازمه عشق است و عشق از مقوله اضافه است؛ اضافه بین عاشق و معشوق و در نتیجه غیرت عشق، یا غیرت عاشق است یا غیرت معشوق، اما بدان سبب که بیستی که در آن از غیرت عشق سخن در میان آمده است هم می‌تواند به معشوق برگردد، هم به عاشق، آنرا مستقلاً و ذیل عنوان غیرت عشق مورد بحث قرار می‌دهیم.

غیرت عشق زبان همه خاصان برید
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

(۱۱۱/۴)

در بیت اشارتی هست به حدیث «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ»^{۳۳} و نیز به حدیث یا به سخن صوفیانه «مَنْ عَرَفَ قَلَّ كَلَامُهُ وَ

دَامَ تَحَيَّرُهُ»^{۳۴} و مضمون و مفاد بیت حکایتگر «خاموشی (= سکوت)» عاشقان سالک است؛ عاشقانی که چون به «حال اطمینان» دست یابند و به وصال محبوب برسند چنان شیفته جمال محبوب می‌شوند و چنان در جمال او حیران می‌گردند که مهر خاموشی بر لب می‌زنند که از لوازم حیرت، سکوت است، و نغمه «زَدْنِي فَيْكًا تَحَيَّرًا = خدایا بر حیرتم نسبت به خود (= خدا) بیفزای» سر می‌دهند که این حیرت، حیرت در معشوق است. خاموشی اینان - به قول استاد سخن سعدی - به سبب فراموشی‌شان نیست. به دلیل حیرانیشان است؛ حیرانی در اندیشه اوصاف معشوق.

نه فراموشیم از ذکر تو خاموش نشاند

که در اندیشه اوصاف تو حیران بودم^{۳۵}

که وجودشان آکنده از محبوب است و «سرمویی به غلط در همه اندامشان نیست».

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت باشد؟

سر مویی به غلط در همه اندام نیست^{۳۶}

باری این است قصه سکوت عاشقان و «بریده شدن زبان. خاصان». اما بیت مورد بحث: این بیت دو قرائت دارد و دو معنی هم - حداقل - از آن می‌توان استنباط کرد:

۱) کز کجا: اگر مصراع دوم را چنین بخوانیم «کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد»

معنای دو مصراع کاملاً به یکدیگر پیوسته است و مصراع دوم ذکر علت یا تعلیلی است برای آنچه در مصراع اول آمده است. با این قرائت شارحان دو معنی از بیت به دست داده‌اند:

الف) در شرح سودی، سبب حیرت و خاموشی خاصان (= عاشقان) شگفتی آنان از عمومیت یافتن سر عشق ذکر شده و بیت چنین معنی شده است: «غیرت عشق زبان خاصان، یعنی اهل عشق و رمز را برید. یعنی خاصان از تعجب عشق که چطور شد سر عشق به دهن عموم افتاد و به سر غم جانان از کجا مطلع شدند قادر به حرف زدن نشدند و متحیر ماندند»^{۳۷}

دارایی نیز در لطیفه غیبی با آنکه به جای «کز کجا»، «از کجا» ضبط کرده اما تقریباً همین معنی را به دست داده است.^{۳۸} ب) در حافظ نامه، سبب بریده شدن زبان خاصان، افشاگری آنان دانسته شده است، یعنی بدان سبب که خاصان اسرار عشق بر همگان (= عوام) هویدا کردند.

و بیت چنین معنی شده است. «غیرت عشق الهی زبان خاص یا خاصان عشق را به این کیفر که چرا سر غم عشق او را فاش کرده‌اند و در دهن عوام افکنده‌اند برید و بیست»^{۳۹}.

۲) از کجا: اگر مصراع دوم را چنین بخوانیم: «از کجا سر غمش در دهن عام افتاد» دیگر مصراع دوم ذکر علت برای مصراع اول نیست. «از کجا» یعنی «معلوم نیست» و معنی بیت چنین است: «غیرت عشق زبان خاصان را برید و عاشقان را به سکوت واداشت، یعنی عاشقان واصل در بحر حیرت و سکوت فرو رفتند و سخن از محبوب بازنگفتند، اما چنانکه می‌بینیم عشق محبوب، همه‌گیر است و راز عشق محبوب بر سر زبانهاست و معلوم نیست که سر عشق از کجا و چگونه در دهن عام (= همگان) افتاده و چه سان عشق همه‌گیر شده است» و شاید مراد این است که نیازی به بازگفتن رمز و راز عشق نیست، که عشق در سرشت و فطرت همگان است و همه قصه عشق می‌سرایند و حکایت عشق او باز

می‌گویند.

آقای دکتر خطیب رهبر علی‌رغم ضبط بیت به صورت «کز کجا...» و آقای دکتر هروی با ضبط «از کجا» بیت را به همین صورت معنی کرده‌اند.^۳

و اما معنی غیرت در این بیت؟ در تفسیرهایی که از غیرت به دست دادیم گفتیم که اولاً، غیرت معشوق غیرسوز است، معشوق خود را به اغیار نمی‌نماید و تا عاشق به ترک خود نگوید به معشوق نمی‌رسد. ثانیاً یکی از وجوه غیرت عاشق آن است که نمی‌خواهد دیگران (= اغیار) حتی از معشوق خبر داشته باشند. به هر حال معنی غیرت - که همانا «نفی غیر» است - بنیاد هر دو مورد و هر دو تفسیر است، یعنی بدان سبب زبان خاصان بریده می‌شود که مبادا از راز محبوب پرده برگیرند و «اغیار» از آن راز آگاه شوند و این از آن روست که نه گوش نامحرم جای پیغام سروش است، نه دل نامحرم جایگاه تجلی جمال معشوق.

یادداشتها

۱۶. حافظ، اصطلاح موسیقایی نیز هست و به موسیقی‌دانان و خوانندگان نیز حافظ اطلاق می‌شده است، بعید نیست که حافظ نامیده شدن خواجه شمس‌الدین به سبب موسیقی‌دانی و «خوشخوانی» او نیز بوده باشد. در این باب ر.ک: کتاب محققانه و ارزشمند حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، تهران، انتشارات هنر و فرهنگ، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۱-۶.

۱۷ و ۱۸. ر.ک: ترجمه و قضا‌های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به سعی و اهتمام یحیی مهدوی - مهدی بیانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش، نیمه دوم، ص ۷۹۹-۸۰۲؛ نیز ر.ک: تفسیر، ذیل تفسیر آیه ۶۷، سورة القصص.

۱۹. دیوان خواجوی کرمانی، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۹ ش، چاپ دوم، ص ۶۷۸، غزل ۱۰۵.

۲۰. نگارنده در این باب بحثی مستقل و مفصل دارد. بخش کوتاهی از آن در مستدرک حافظ نامه، پیوست چاپ دوم و سوم، ص ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱، آمده است.

۲۱. نیز ر.ک: مکتب حافظ، استاد دکتر منوچهر مرتضوی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۵۹.

۲۲. فصوص‌الحکم، محی‌الدین بن عربی، والتعلیقات علیه، ابوالعلا عقیلی، بیروت، دارالکتب العربی، تاریخ پایان مقدمه ۱۳۶۵ ق، الجزء الاول، ص ۴۹. نیز ر.ک: شرح فصوص‌الحکم، خوارزمی، به تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۴ ش، ۶۰/۱.

۲۳. احادیث مثنوی، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۷ ش، ص ۶۷.

۲۴. هجویری، این عبارت را سخنی صوفیانه می‌داند از محمدبن واسع، چنانکه «مَنْ عَرَفَ اللّهَ کُلَّ لیسائه» را هم از سخنان صوفیانه جنید بغدادی می‌شمارد. ر.ک: کشف‌المحجوب، هجویری، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۸ ش، ص ۳۵۴، ۴۶۴.

۲۵. کلیات سعدی، غزل ۳۷۹.

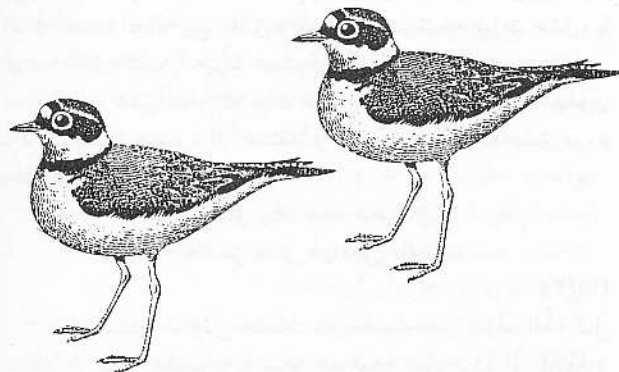
۲۶. کلیات سعدی، غزل ۱۲۰.

۲۷. شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، تهران، کتابخانه دهخدا، ۷۰۹-۷۰۸/۲.

۲۸. لطیفه غیبی، محمدبن محمدالدارابی، شیراز، کتابخانه احمدی، ص ۸۳-۸۲.

۲۹. حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش، ۴۸۷/۸.

۳۰. شرح غزلهای حافظ، ۴۷۱، دیوان غزلیات حافظ شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و... به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۳ ش، غزل ۱۱۱.



۱. فرهنگ نفیسی، لغت‌نامه دهخدا؛ فرهنگ معین، ماده «غیرت».
۲. ترجمه رساله قشیریه، به تصحیحات و استدرکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۱۸.
۳. تعریفات جرجانی، ماده «غیرت».
۴. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، با تصحیح مجدد بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش، ص ۷۲۲ (من این بیت را نخست در لغت‌نامه دهخدا، ذیل ماده «غیرت» یافتم).
۵. یعنی بیت هشتم از غزل یکصد و سی و ششم (۱۳۶/۸) از دیوان حافظ، نسخه مصحح علامه قزوینی - دکتر غنی. ابیاتی که از حافظ در این مقاله نقل شده از همین نسخه است.
۶. کلیات سعدی، غزل ۲۰۸.
۷. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، عزالدین محمودبن علی کاشانی، با تصحیح و تعلیقات استاد جلال‌الدین همایی، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۳ ش، ص ۴۱۴.
۸. فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفیس‌الفنون، به کوشش بهروز ثروتیان، تبریز، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش، ماده «غیرت».
۹. ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۲۱.
۱۰. کلیات شیخ فخرالدین همدانی متخلص به عراقی، به کوشش استاد سعید نفیسی، تهران، کتابخانه سنایی، تاریخ پایان مقدمه ۱۳۳۸ ش، ص ۱۲۳. عراقی در غزلی که بیت «غیرتش غیر در جهان نگذاشت...» یکی از ابیات آن است به طرح نظریه عرفانی وحدت وجود پرداخته و تمثیل معروف «دریا و باران» را - که مؤید نظریه وحدت وجود است - این گونه به نظم آورده:
بر هوا شد بخاری از دریا
باز چون جمع گشت دریا شد
۱۱. ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۲۱ و ۴۲۳.
۱۲. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۷ ش، ص ۷۵۶ (در لغت‌نامه دهخدا به جای «راند»، «راند» ضبط شده و من نخست بار این بیت را هم در لغت‌نامه، ذیل ماده «غیرت» باز یافتم).
۱۳. مثنوی معنوی، به اهتمام و تصحیح نیکلسون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹ ش، دفتر اول، ابیات ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴.
۱۴. ر.ک: شرح غزلهای حافظ، دکتر حسینعلی هروی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷ ش، ۷۷۷/۲.
۱۵. فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفیس‌الفنون، ماده «حمیت».